

... اما ذوق چیزی است که بی آن زندگی نمی توانند بکنند. دیروز با دکتر وکیل به نمایشگاه نقاشی های مونیخ رفته بودیم. تمام تابلوهای موزه مونیخ را موقتا به پاریس آورده اند و در نمایش می دهند. برنامه نمایشگاه را دم در به قیمت گزاف سیصد و پنجاه فرانک می فروختند. نیم ساعت طول کشید تا من توانستم یکی بخرم. مثل دکان نانویی در سال قحطی مردم جلو گیشه برنامه فروش ازدحام کرده بودند. در نمایشگاه هرچه پیرزن و پیرمرد در پاریس بود جمع شده بودند. پسرها و جوانهایی که هرکدام در یک گله صورتشان نشان هنرمندی، یعنی پشم، گذاشته بودند وول می زدند. اینقدر جلو هر تابلو جمعیت بود که از تماشای نقاشی مایوس شدم و به تماشای آدم ها پرداختم.....

.....

..... یک بار در خیابان می بینی که سی چهل نفر در یک نقطه جمع شده اند و چیزی را نگاه می کنند. پیش می روی. یک دست فروش است که در یکشنبه بازار سخنرانی می کند و در بساطش چند لوله مثل خمیر دندان و چند تکه چینی شکسته است. سخنران می گوید: خانم های محترم، آقایان عزیز، شما اشخاص باسلیقه ای هستید و می دانید که غذا خوردن در ظرف چینی چقدر بهتر از ظرف های فلزی است. فرانسوی همیشه با سلیقه بوده و خواهد بود. اما مگر در این روزگار کسی می تواند به کام دل زیست کند. شما کارگرید یا عضو اداره ای هستید. حقوقتان زیاد نیست و می خواهید با خانواده محترمتان زندگی شرافتمندانه ای داشته باشید. سرمیز خانم آش می آورد. بشقابان را برمی دارید که یک قاشق آش گرم به حلقتان بریزید. آه بشقاب افتاد و سه تکه شد. شما فحش می دهید... اما نه آقای عزیز، خانم عزیز، غصه نخورید. هرکاری چاره دارد. مطلبتان را به من بگویید تا به شما کمک کنم، این لوله را می بینید. (لوله را از روی تخته برمی دارد) اگر دیوهای هزار و یکشب از این لوله خبر داشتند اینقدر از شکستن شیشه عمرشان نمی ترسیدند. این همان چیزی است که روزگاری در آن غذاهای لذیذ می خوردند و حالا شکسته شده و در خاکروبه افتاده. اما نگاه کنید که من چطور درستش می کنم.

در این ضمن چسب را به کنار چینی می مالد و دنباله حرف را می گیرد. مردم بیشتر برای شنیدن حرف تا برای خرید چسب دورش جمع شده اند. گاهی هم پیرزنی از میان جمع جلو می آید و پس از امتحان چینی شکسته چسبیده یک لوله می خرد. اغلب دیده ام که این فروشندگان فصیح و بلیغ که دست معرکه گیرهای ما را از پشت بسته اند سه ساعت تمام مرتب و راجی می کنند. کاش چند نفرشان را برای وکالت مجلس خودمان انتخاب می کردیم. اقلا صحبتشان گیرا و بامزه است. سریشان هم بهتر می چسبد.....

.....

از خاطرات دکتر پرویز ناتل خانلری از پاریس
برگرفته از فصل نامه بخارا، شماره ۹۴، شهریورماه ۱۳۹۲، ویژه نامه دکتر پرویز ناتل
خانلری